

## عمو نوروز



روز اول بهار بود. خاله پیرزن، صبح زود بیدار شد. رخت خوابش را جمع کرد. اتاق و حیاط را جارو کرد. قالیچه را توی ایوان انداخت. لباس‌های عیدش را پوشید. سفره‌ی هفت‌سین را چید. بعد هم نشست توی ایوان و منتظر آمدن عمو نوروز شد. یک ساعت گذشت، دو ساعت گذشت، چند ساعت گذشت. اما عمو نوروز نیامد. صبح رفت و ظهر شد. ظهر رفت و شب شد. باز هم عمو نوروز نیامد. خاله پیرزن، خسته شد. چشم‌هایش بسته شد... او خواب بود که عمو نوروز از راه رسید. دید که خاله پیرزن خوابیده. دلش نیامد بیدارش کند. کنارش نشست. از خوراکی‌های توی سفره، کمی خورد. بعد هم از باغچه، یک دسته گل چید. آن را کنار پیرزن گذاشت و رفت. آفتاب یواش یواش توی ایوان می‌تابید که خاله پیرزن از خواب بیدار شد. دید که ای داد و بیداد، کار از کار گذشته. عمو نوروز آمده و رفته است. غصه‌دار شد. دو قطره اشک، روی صورتش چکید. یک دفعه چشمش به دسته گلی افتاد که عمو نوروز برایش چیده بود. خوش حال شد. اشک‌هایش را پاک کرد. غصه‌هایش را فراموش کرد. تصمیم گرفت، تا سال بعد، منتظر بماند تا عمو نوروزش را ببیند.



## مَثَل

فرش اُتاقِ خاله  
پشَم تَنِ بزغاله  
جاروی اُتاقِ خاله  
از موهای بزغاله  
مرواریدای خاله  
دندونای بزغاله  
مهمونیای خاله  
از شیرای بزغاله



## لالایی

لالا، لالا، گُلُم باشی  
بمونی، هَمدم باشی  
رفیق و مونسَم باشی  
بخوابی، صبح زود پاشی

لالا، لالا، گُل پونه  
گدا اومد در خونه  
نونش دادیم، خوشش اومد  
خودش رفت و سگش اومد  
چخش کردیم، بدش اومد

## ترانه

آربابِ خودم،  
سلام و علیکم  
آربابِ خودم،  
سر تو بالا کن

آربابِ خودم  
بزبزنددی  
آربابِ خودم  
چرانمی خندی؟

آربابِ خودم،  
منونگا کن  
آربابِ خودم،  
شکر خدا کن

